

« آیا ما به سکولاریسم نیاز داریم؟ »

ما نیازی به براندازی "دین" و "سکولاریته" نداریم، ما به سراندیشه‌ی «مقدس بودن جان و زندگی انسان» در فرهنگ ایرانی، نیاز داریم. مبارزه با اسلام و آخوند، مبارزه با "قدرت" شریعت اسلام است. این مبارزه با خارج کردن مفاهیم و ارزش‌های انسانی از زیر نفوذ وسلطه شریعت اسلام است که آغاز می‌گردد، نه با کوبیدن ولی فقیه یا عنصر دیگر. همچنین، با ریختن مفاهیم غربی در انبان اسلام و قرآن، و سپس بیرون آوردن ویا ساختن "اسلام راستین"، در ماهیت و اساس اسلام و چهره زشت و منش قهروخشونت آن، کمترین تغییری داده نمی‌شود. این کاری بود که عرفان ایرانی، سده‌ها به آن تلاش ورزید و به شکست انجامید. اگر بگوئیم که اسلام راستین سازان نخست، بدرستی عرفاء ایران بودند، سخنی به نادرست نگفته‌ایم. مفهوم «خدا»، «زندگی و مرگ»، «شادی و خوشی»، و «مفهوم زمان» ... همه نیاز دارند که از سلطه و چنگال شریعت و آخوند رهائی یابند. امروز در ایران، نه تنها حکومت و دولت، که اقتصاد و هنر و آموزش و پرورش و سایر دامنه‌های زندگی، همه در اسارت آخوند می‌باشند. «فرهنگ اصیل ایرانی»، چنانکه نسل جوان، و بقیه ملت دریافته‌است، راه مبارزه با شریعت اسلام و زایش از نو ایران و ایرانی‌است. اسلام نه از مارکسیسم و نه از تئوری‌های وارداتی دیگر، هیچگونه ابا و ترسی ندارد، چون آخوند وارونه اکثر روشنفکران، بخوبی از بی‌ریشه بودن و پیوند نیافتن این تئوری‌ها با اذهان مردم و تجربیات آنها، باخبر است. اینست که برخلاف دوران شاه، این کتاب‌ها را اجازه چاپ و انتشار می‌دهد. او تنها از بن‌مایه‌های فرهنگ ایرانی، واهمه دارد. او از اندیشه‌ی گوناگونی و کثرت ایرانی، مهرایرانی به گیاه و انسان، مفهوم عشق و وراء کفر و دین بودن ایرانی است که هراس دارد. زمزمه‌های دروغین "مکتب ایرانی" در این اواخر، نشان سنجش آخوند از شعار «جمهوری ایرانی» و آماده شدن برای مقابله و پیش‌گیری از رخدادهای آینده بر پایه فرهنگ ایران است.

شوربختانه، ما هنوز در خارج ایران به درک سراندیشه و مفهوم «مقدس بودن جان و زندگی» نرسیده‌ایم و ابعاد و نتایج سیاسی، اجتماعی و حقوقی آنرا درک نمی‌کنیم. واژه «مقدس» این سراندیشه نه بمعنای بارمذهبی که بمعنای «گزندناپذیری» یا غیرقابل دست‌زدن (1) است. جان و زندگی که گزندناپذیر شد، مصون از حکم و فتوای آخوند می‌گردد. هیچ‌کسی دیگر حق امر به کشتن و آزار دیگری را ندارد. این "حق" بطور کلی و همیشگی از همه گرفته

می‌شود. پرسشی که پدید می‌آید اینستکه، چرا همه‌ی آنهایی که یک‌ریز از انسان‌دوستی و حقوق بشردم می‌زنند، چنین اندیشه‌ای را نادیده می‌گیرند؟ آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که در آینده اینان کماکان نیاز به اعمال زور و قهرورزی داشته و سخن امروزشان، تنها شعاری در راستای ربودن قدرت می‌باشد؟ اندیشه «قداست جان» ایجاد آن پای‌بندی و تعهدی را می‌نماید که با درک و تفاهم همگانی، نه تنها شعاری نیست، که افق درخشانی را برای ایران فردا، از هم‌اکنون ترسیم می‌کند.

برای من شگفت‌انگیز است، زمانی که می‌بینم عده‌ای شعار لغو مجازات اعدام را سر می‌دهند. آیا با تصور لغو چنین مجازاتی، ما دیگر شاهد کشتن غیررسمی و ترور حکومتی نخواهیم بود؟ آیا زمانی که حکومت نتواند از راه "قانون" اش دست به اعدام و خشونت بزند، از راه دیگر و شیوه‌ای دیگر چنین نخواهد کرد؟ نسخه‌برداری و نیاندیشیدن با مغز خود، این "اشکالات" را نیز در بر دارد! دیگری، شعار "جدائی حکومت از دین" و "سکولاریسم" است که باز بدون اندیشه و شعاری و ترجمه‌ای ورد زبان روشنفکران ما شده است. آیا آخوند تن به چنین خواسته‌ای می‌دهد و بمرگ خویش رضایت می‌دهد؟

چرا تا «مفهوم زمان» شناخته و درک نگردد، "جدائی حکومت از دین" تنها شعاری بیش نیست؟

آیا «مفهوم زمان» و درک ما از این مفهوم است که راه برای روند «سکولاریزیشن» آماده و هموار می‌سازد، یا شهادت دادن به چند بند و پرکردن یک قُرم و امضاء آن؟ آیا غرب هم این چنین، "سکولار" گشت؟

چرخش ذهنی انسان‌ها، از ایمان داشتن به آخرت و جهان ابدی پس از مرگ، به ارزش دادن به زندگی کنونی انسان است که پایه‌ی چنین روندی است. با بی‌ارزش دانستن «زندگی» اکنون است، که انسان هیچگونه تعلق خاطری به این زمان و مکان ندارد و همه چیز برای سود و آخرت ابدی است. این جهان و تمامی کردار انسانی، تنها همانند کار در کشتزاری است که محصول آن را در آخرت و آن جهان پس از مرگ می‌توان برداشت کرد. پس "غنیمت" دانستن این زمان و دزدی و چپاول و ریاکاری همیشه در «ایمان» به آخرت باقی می‌ماند و هر موءمن به چنین ایمانی، راه گریزی از آن ندارد. اینستکه تا «مفهوم زمان» در اندیشه و ذهن انسان ایرانی که در تابعیت شریعت اسلام است، دگرگون نشود، نمی‌توان با شعار و هوچیگری‌های بیهوده و خنک، جامعه را «سکولار» ساخت!

ایرانی به سراندیشه‌ی «**زندگی مقدس است**» نیاز دارد تا بتواند از چنگال شریعت خونریز اسلام، رهائی یابد. با «قداست زندگی» در این جهان و نه در "آخرت" است که همه‌ی چیزهای بی ارزش در این زمان، ناگهان با ارزش و دارای اهمیت می‌گردند. سود و نفع شخصی و همگانی در همین زمان، ارزش می‌یابد. ایرانی پی می‌برد که با تلاش برای برآوردن نیازهایش، با عمل و کارش، می‌تواند به حق مسلم خودش دست یابد. او براحتی می‌بیند که در تنگنای مفهوم آخرت و جهان ابدی، هیچ حقی به سود ابدی خود نداشته چون کار و کوشش او در "زمان فانی" تنها بستگی به "قدرت الهی" در پذیرفتن آن و بخشیدن سود اعمالش دارد و از کنترل او خارج است. **او تنها "بنده‌ایست" که با عبودیتش در این راه برده "الله" می‌ماند.**

با گسترش اندیشه‌ی «**قداست زندگی**» یعنی مصون بودن زندگی و جان انسانی از هر گزند، است که میتوان از سد اسلام گذشت و زمینه را برای آزادی و شادی مردمان فراهم آورد. تفکر مستقل و آزاد ما ایرانیان، تنها برپایه «**فرهنگ اصیل ایران**» ممکن است، نه با تبلیغ و ترجمه افکار غربی و نه با هوچیگری و فرم پرکردن! ارج و ارزش نهادن **زندگی** همه مردمان از هر رنگ و نژاد، جنس و دسته و طبقه و دین، و قوم و آیین، یکی از پیایندهای فوری و ملموس سراندیشه فرهنگ ایرانی یعنی «قداست زندگی» است.

مبارزه واقعی در اروپا برای جداسازی حکومت از دین، مبارزه بی‌امان و پیوسته با کلیسا و سلطه آن، نزدیک به پنج سده طول کشید. این مبارزه **نه برای از ریشه کندن و زدودن دین مسیحیت** که برای آزادسازی دین واقعی (آزادی وجدان فردی) ورهائی انسان از افکاری بود که برای او "هدف" می‌گذاشتند و دارندگان آن افکار، خود را نمایندگان خدا در روی زمین می‌دانستند. **در روند این مبارزه بود که افکار نو و انسانی نو زاده و پدید آمد.**

متأسفانه، ما در خارج از ایران نیز هنوز از دامن‌زدن به چنین پیکاری خوداری می‌ورزیم و مراعات "توده‌ها" را می‌کنیم. بیشترین سایت‌های ایرانی و نشریات چاپی از درج نوشتارهایی درسنجش اسلام و ازاین دست خوداری می‌کنند. جالب این‌جاست که همگی نیز خود را آزادیخواه و دموکرات و مخالف حکومت آخوندی نیز می‌دانند. باید پرسید آخر این بینش آخوند از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ آن چیست که آخوند در آن، خود را متخصص می‌داند؟ نام اله آخوند شیعه چیست؟ تعیین "خیر و صلاح"، "این دنیا و آخرت" مردم، چگونه در تملک و قدرت آخوند درآمده است؟ "زیربنا" در اینجا مفهومی ندارد و هرچه هست بله در "روبنا" است. چرا "توحید" در

اساس همان تئوری قدرت می باشد؟ چرا «مفهوم خدا» به حال خود رها گردیده تا آخوند و شریعت اسلام با خیال راحت و بی دردسر، آنچه بخواهند با آن بکنند و چرا روشنفکر ایرانی که گلویش از بدو تاسیس این حکومت، با تیغ برنده اش اشنائی دارد، از پرداختن به این مباحث بازمانده است؟ تازه آن شمار بسیار کمی هم که به اسلام برخورد می کنند نیز براین باورند که با "افشاگری" و مثلاً "شمردن زنان بسیار محمد، رسول الله، ویا افشای علی و کشتارهای او، راه را، برای از اسلام برگشتن مردم و رودروئی با آخوند، هموار می گردانند! فرهنگ مردمی ایران، نقد و بدیل شریعت اسلام است. نیاز کنونی ما در شناخت و ترویج این فرهنگ در مقابله با اسلام و متولیان آن است.

Untouchable-1

«رضا ایرانی»

<http://arttaa.wordpress.com/>